



The Legal and Political Limits and Boundaries of the “Obedience of the Three Branches of Government” to the *Wali al-Faqih* (with Emphasis on the Ramadan War)*

Rashid Rekabian¹ Sadegh Shafiei²

1. Associate Professor, Ayatollah Boroujerdi University, Boroujerd, Iran (Corresponding Author).

ra.recabian@gmail.com

2. Assistant Professor, Ayatollah Boroujerdi University, Boroujerd, Iran.

shafee@abru.ic.ir

Abstract

The political system of the Islamic Republic of Iran is founded on a combination of two principles: Guardianship of the Islamic Jurist (*Wilayat al-Faqih*) and separation of powers. This dual structure raises a fundamental question concerning the limits and boundaries of the three branches' obedience to the *Wali al-Faqih*: In which areas do the three branches retain independent decision-making authority, and in what matters are they obligated to follow the Leader's directives? The present article seeks to clarify the legal and political status of such obedience by examining the Ramadan War of 1404 (2025) as a case study. It addresses the following question: What are the foundations, limits, and relationship of the three branches' obedience to the *Wali al-Faqih* under wartime conditions, and how was this relationship manifested during the Ramadan

۳۴۴
فقه و
سیاست
سال ۷، شماره ۱، ۱۴۰۵

* **Cite this Article:** Rekabian, R. & Shafiei, S. (2026). The Legal and Political Limits and Boundaries of the “Obedience of the Three Branches of Government” to the *Wali al-Faqih* (with Emphasis on the Ramadan War). *Jurisprudence and Politics*, 7(1), pp. 344-374.

<https://doi.org/10.22081/ijp.2026.75353.1136>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran

▣ **Received:** 2025/08/30 • **Revised:** 2025/12/08 • **Accepted:** 2026/02/14 • **Published online:** 2026/03/29

© 2026

authors retain the copyright and full publishing rights



<http://ijp.isca.ac.ir>

War? The study employs a descriptive-analytical methodology and draws on library-based sources, including the Constitution, jurisprudential works, and analytical documents. The central hypothesis is that the three branches' obedience to the Leader in overarching defense and security matters that extend beyond the ordinary responsibilities of each branch can be understood as strategic coordination rather than administrative subordination, and is therefore compatible with the principle of separation of powers. The findings indicate, first, that during the Ramadan War, the Leader's role focused on determining the overarching defense strategy and coordinating the armed forces, while each of the three branches operated within the scope of its legally defined powers. Second, the Supreme National Security Council, as a coordinating institution, played a central role in strategic decision-making. Third, the sphere of institutional independence encompasses the specific functions of each branch within the framework of enacted laws, whereas the sphere of obedience to the Leader includes overarching defense and security matters and the general policies of the political system. The study concludes that, under wartime conditions, the theory of *Wilayat al-Faqih*, through reliance on the Supreme National Security Council as a coordinating institution, is transformed from an abstract concept into an operational framework, provided that such coordination is implemented while respecting the constitutionally defined limits of authority.

Keywords

Obedience of the Three Branches of Government; *Wilayat al-Faqih*; Separation of Powers; Ramadan War; Military Strategy.



الحدود والنطاق القانوني والسياسي لـ «طاعة السلطات الثلاث»

للوي الفقيه (مع التأكيد على حرب رمضان) *



صادق شفيعي^٢



رشيد ركابيان^١

١. أستاذ مشارك، جامعة آية الله البروجردي، بروجرد، إيران (الكاتب المسؤول).

ra.recabian@gmail.com

٢. أستاذ مساعد، جامعة آية الله البروجردي، بروجرد، إيران.

shafee@abru.ic.ir

الملخص

يقوم نظام الجمهورية الإسلامية الإيرانية على الجمع بين مبدأ ولاية الفقيه ومبدأ الفصل بين السلطات. وي طرح هذا البناء المزدوج سؤالاً جوهرياً بشأن حدود ونطاق طاعة السلطات الثلاث للوي الفقيه: ففي أي المجالات تتمتع السلطات الثلاث باستقلالية اتخاذ القرار، وفي أي الحالات تكون ملزمة بطاعة أوامر القائد؟

تهدف المقالة الحالية إلى تبين المكانة القانونية والسياسية لهذه الطاعة، وذلك بالإجابة عن السؤال الآتي في إطار حرب رمضان عام ١٤٠٤ هـ كدراسة حالة: ما أسس طاعة السلطات الثلاث للوي الفقيه وحدودها وطبيعة العلاقة بينها في الظروف الحربية، وكيف تجلّت هذه العلاقة في حرب رمضان؟ وقد أجري البحث بالمنهج الوصفي - التحليلي، وبلاستفادة من المصادر المكتوبة، بما فيها الدستور، والمؤلفات الفقهية، والوثائق التحليلية. تتمثل الفرضية الرئيسة في أنّ طاعة

٣٤٦
فقه
سنة
١٤٠٥.٧.٧

* الاستناد إلى هذه المقالة: ركابيان، رشيد؛ شفيعي، صادق. (٢٠٢٦). الحدود والنطاق القانوني والسياسي لـ «طاعة السلطات الثلاث» للوي الفقيه (مع التأكيد على حرب رمضان). الفقه والسياسة، ٧(١)، صص ٣٧٤-٣٧٤. <https://doi.org/10.22081/ijp.2026.75353.1136>

□ نوع المقال: بحثية؛ الناشر: المعهد العالي للعلوم والثقافة الإسلامية، قم، إيران

□ تاريخ الإستلام: ٢٠٢٥/٠٨/٣٠ • تاريخ التعديل: ٢٠٢٥/١٢/٠٨ • تاريخ القبول: ٢٠٢٦/٠٢/١٤ • تاريخ الإصدار: ٢٠٢٦/٠٣/٢٩

© 2026

authors retain the copyright and full publishing rights



<http://ijp.isca.ac.ir>

السلطات الثلاث لسماحة القائد في الشؤون الدفاعية والأمنية الكبرى، التي تتجاوز المهام الاعتيادية لكل سلطة، يمكن أن تنسجم مع مبدأ استقلال السلطات، باعتبارها تنسيقاً استراتيجياً لا خضوعاً (انقياداً) إدارياً.

وتُظهر النتائج ما يأتي: أولاً، في حرب رمضان، انصبّ دور القيادة على تحديد الاستراتيجية الدفاعية الكبرى والتنسيق بين القوات المسلحة، في حين مارست السلطات الثلاث مهامها كل في حدود صلاحياتها القانونية؛ وثانياً، أدّى المجلس الأعلى للأمن القومي، بوصفه مؤسسةً تنسيقيةً، دوراً محورياً في اتخاذ القرارات الاستراتيجية؛ وثالثاً، يشمل نطاق استقلال السلطات المهام والاختصاصات الخاصة بكل سلطة في إطار القوانين المعتمدة، في حين يشمل نطاق طاعة القيادة الشؤون الدفاعية والأمنية الكبرى والسياسات العامة للنظام. تتمثل النتيجة في أنّ نظرية ولاية الفقيه في الظروف الحربية، بالاستناد إلى آلية المجلس الأعلى للأمن القومي بوصفه مؤسسةً تنسيقيةً، تتحوّل من مفهوم تجريديّ إلى إطار عمليّ قابل للتنفيذ، شريطة أن يتحقّق هذا التنسيق مع مراعاة حدود الاختصاصات المنصوص عليها صراحةً في الدستور.

الكلمات المفتاحية

طاعة السلطات الثلاث، ولاية الفقيه، الفصل بين السلطات، حرب رمضان، الاستراتيجية العسكرية.



حدود و ثغور حقوقی و سیاسی «اطاعتِ قوای سه گانه»

از ولی فقیه (با تأکید بر جنگ رمضان)*

id^۲

صادق شفیعی

id^۱

رشید رکابیان

۱. دانشیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آیت الله بروجردی، بروجرد، ایران (نویسنده مسئول).

ra.recabian@abru.ac.ir

۲. استادیار، دانشگاه آیت الله بروجردی، بروجرد، ایران.

shafee@abru.ic.ir

چکیده

نظام جمهوری اسلامی ایران بر پایه تلفیق دو اصل ولایت فقیه و تفکیک قوا استوار است. این ساختار دوگانه، پرسش بنیادینی را در مورد حدود و ثغور اطاعت پذیری قوای سه گانه از ولی فقیه مطرح می سازد: قوای سه گانه در چه حوزه هایی از استقلال تصمیم گیری برخوردارند و در چه مواردی مکلف به اطاعت از فرامین رهبری هستند؟ مقاله حاضر با هدف تبیین جایگاه حقوقی و سیاسی این اطاعت، در چارچوب جنگ رمضان ۱۴۰۴ به عنوان مطالعه موردی، به این پرسش پاسخ می دهد که مبانی، حدود و نسبت اطاعت قوای سه گانه از ولی فقیه در شرایط جنگی چیست و این نسبت در جنگ رمضان چگونه تجلی یافته است؟ پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه ای شامل قانون اساسی، آثار فقهی و اسناد تحلیلی انجام شده است. فرضیه اصلی آن است که اطاعت قوای سه گانه از رهبری در امور کلان دفاعی و امنیتی که فراتر از وظایف عادی هر قوه است، به مثابه هماهنگی راهبردی و نه انقیاد اداری، با اصل استقلال

۳۴۸

فقه سنی

سال ۷، شماره ۱، ۱۴۰۵

* استناد به این مقاله: رکابیان، رشید؛ شفیعی، صادق. (۱۴۰۵). حدود و ثغور حقوقی و سیاسی «اطاعتِ قوای سه گانه» از ولی فقیه (با تأکید بر جنگ رمضان). فقه و سیاست، ۱۷(۱)، صص ۳۴۴-۳۷۴.

<https://doi.org/10.22081/ijp.2026.75353.1136>

▣ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران

▣ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۸ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۹/۱۷ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۵ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۵/۰۱/۰۹

© 2026

authors retain the copyright and full publishing rights



<http://ijp.isca.ac.ir>

قوا قابل جمع است. یافته‌ها نشان می‌دهد: اولاً در جنگ رمضان، نقش رهبری در تعیین راهبرد کلان دفاعی و هماهنگی بین نیروهای مسلح متمرکز بود و قوای سه‌گانه هر یک در حدود اختیارات قانونی خود عمل کردند؛ ثانیاً شورای عالی امنیت ملی به‌عنوان نهاد هماهنگ‌کننده، نقش محوری در تصمیم‌گیری‌های راهبردی ایفا کرد؛ ثالثاً حوزه استقلال قوا شامل وظایف اختصاصی هر قوه در چارچوب قوانین مصوب است و حوزه اطاعت از رهبری شامل امور کلان دفاعی، امنیتی و سیاست‌های کلی نظام می‌شود؛ نتیجه آنکه نظریه ولایت فقیه در شرایط جنگی با تکیه بر مکانیسم شورای عالی امنیت ملی به‌عنوان نهاد هماهنگ‌کننده، از مفهوم انتزاعی به چارچوبی عملیاتی تبدیل می‌شود، مشروط بر آنکه این هماهنگی با رعایت حدود اختیارات مصرح در قانون اساسی تحقق یابد.

کلیدواژه‌ها

اطاعت قوای سه‌گانه، ولایت فقیه، تفکیک قوا، جنگ رمضان، راهبرد نظامی.

۱. بیان مسئله

نظام جمهوری اسلامی ایران بر پایه تلفیقی از دو اصل «ولایت فقیه» و «تفکیک قوا» استوار شده است. قانون اساسی در اصل ۵۷، قوای سه گانه را «زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت» تعریف کرده و در اصل ۱۱۰، فرماندهی کل قوا را از جمله اختیارات رهبری برشمرده است. این ساختار دو گانه، پرسش بنیادینی را در مورد نسبت اطاعت پذیری قوای سه گانه از فرماندهی کل قوا، بویژه در شرایط جنگی که انسجام و هماهنگی ملی ضرورتی حیاتی می یابد، مطرح می سازد. جنگ رمضان به عنوان جنگی تمام عیار علیه جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۴۰۴، بستری عینی برای سنجش این اطاعت پذیری فراهم آورد.

مفهوم «اطاعت» در این چارچوب، بی ارتباط با مفهوم «تنفیذ» نیست. تنفیذ در ادبیات فقهی و حقوقی، به معنای اعتبار بخشی و مشروعیت بخشی به عمل حقوقی یا کار گزار سیاسی است که از سوی ولی امر صادر می شود. همان گونه که در سیره معصومان (علیهم السلام) - از نصب عمرو بن حزم بر یمن توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا انتصاب مالک اشتر بر مصر توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) - مشاهده می شود، کار گزاران حکومت اسلامی بدون نصب و تنفیذ حاکم شرعی، فاقد مشروعیت تصرف بوده اند. امام خمینی (رحمه الله) نیز با صراحت تأکید فرموده اند: «رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است... اطاعت او اطاعت طاغوت است»؛ بنابراین، اطاعت قوای سه گانه از فرماندهی کل قوا، نه یک انتخاب سیاسی، بلکه التزام به نظام مشروعیت بخشی است که در آن، فرماندهی کل قوا به عنوان مظهر ولایت شرعی، منشأ اعتبار و مشروعیت کار گزاران نظام به شمار می رود. در جنگ رمضان ۱۴۰۴، راهبردهای اتخاذ شده تنها به نیروهای نظامی محدود نمی شد، بلکه قوای سه گانه را به عنوان نهادهای پشتیبان و اجرا کننده سیاست های کلان دفاعی درگیر می ساخت. از سوی دیگر، سیره فقه های شیعه در طول تاریخ - از ابن حمزه و ابوالصلاح حلبی تا محقق نراقی و امام خمینی - نشان می دهد که نصب و عزل کار گزاران، از شئون ذاتی ولی فقیه شمرده می شود و این اختیار، نه تشریفاتی، بلکه اصیل و پیوسته است. به عبارت دیگر، تنفیذ کار گزاران، نقطه تلاقی «مشروعیت الهی» و «مقبولیت مردمی»

است؛ مشروعیت از مجرای ولایت فقیه تأمین می‌شود و مقبولیت از طریق رأی مردم. با این مقدمات، پرسش اصلی پژوهش آن است که: «در شرایط جنگی مانند جنگ رمضان ۱۴۰۴، حدود و ثغور اطاعت قوای سه‌گانه از فرماندهی کل قوا چیست و این حدود در چارچوب راهبرد نظامی جنگ رمضان چگونه تعیین و تبیین می‌شود؟ پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از مبانی فقهی تنفیذ، تحلیل متون قانون اساسی (بویژه اصول ۵۷، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۷۰ و ۱۷۶)، نظریات تفسیری شورای نگهبان، و بررسی اسناد، در پی پاسخ به پرسش اصلی است. در این راستا، مقاله بر آن است تا ضمن تبیین جایگاه حقوقی و سیاسی اطاعت قوای سه‌گانه از فرماندهی کل قوا در چارچوب راهبرد نظامی جنگ رمضان، نسبت میان الزامات حقوقی و اقتضائات سیاسی در این زمینه را نیز روشن سازد. بدین ترتیب، مقاله ضمن پرهیز از طرح سؤالات متعدد و بی‌ارتباط، با تمرکز بر پرسش اصلی، در پی ارائه تحلیلی نظام‌مند از مسئله اطاعت قوای سه‌گانه در شرایط جنگی خواهد بود.

۲. پیشینه تحقیق

با توجه به پرسش اصلی پژوهش که حدود و ثغور اطاعت قوای سه‌گانه از فرماندهی کل قوا در شرایط جنگی است، پیشینه تحقیق در دو حوزه قابل دسته‌بندی است: مطالعات مربوط به نسبت ولایت فقیه و تفکیک قوا، و مطالعات مرتبط با اطاعت‌پذیری قوا در شرایط بحرانی.

الف) مطالعات مربوط به نسبت ولایت فقیه و تفکیک قوا

سایبانی و حمزه‌ئی ماشاری (۱۳۹۶) در مقاله «نقش و جایگاه ولایت فقیه و ارتباط آن با تفکیک قوا در قانون اساسی» به این نتیجه رسیده‌اند که اصل ولایت فقیه بر اصل تفکیک قوا تقدم ماهوی دارد و تفکیک قوا در جمهوری اسلامی ایران تنها یک «تکنیک» برای سازماندهی وظایف قوای سه‌گانه است، در حالی که ولایت فقیه «شیوه مشروع حکومت» در عصر غیبت به شمار می‌رود. همچنین لک‌زایی (۱۳۸۲) در مقاله

«تأملی گونه‌شناسی، تفکیک قوای سه‌گانه در نظریه‌های ولایت فقیه» نشان داده است که مناسبات فرد و دولت در نظریه‌های ولایت فقیه، «وا-کارگزارانه» است و نظریه‌های ولایت فقیه با الگوی تفکیک قوای کلاسیک سازگاری کامل ندارند. باقری مطلق (۱۳۹۴) در پایان‌نامه خود با عنوان «بررسی نسبت تفکیک قوا و نظریه ولایت فقیه» به این نتیجه رسیده است که ولایت فقیه و تفکیک قوا نه تنها ناسازگار نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند.

خسروی، رحیمی و حسینی (۱۴۰۰) در مقاله «مقایسه نظریه تفکیک قوا در اندیشه بن‌زامن کنستان و ولایت فقیه» به این نتیجه رسیده‌اند که نقش ولی فقیه در قانون اساسی ایران با نقش قوه تعدیل‌کننده در اندیشه کنستان هم‌سو است و جایگاه ولی فقیه در تعیین سیاست‌های کلی نظام و حل اختلافات میان قوا، منطبق با نظریات کنستان است. شیعه‌علی و زارع (۱۳۹۶) در مقاله «بررسی نظریه تفکیک قوا در جمهوری اسلامی ایران با نگاهی به رابطه ولایت فقیه با تفکیک قوا» تأکید کرده‌اند که تفکیک قوا در قانون اساسی ایران امری نسبی است و شورای نگهبان نقش رفع اختلاف و مشخص کردن حدود اختیارات هر قوه را ایفا می‌کند. نجفی و نجفی کرسامی (۱۳۹۷) در مقاله «تفکیک قوا در مذهب امامیه با عنایت به نظریه ولایت فقیه» نشان داده‌اند که تفکیک قوا در نظام ولایت فقیه، کارآمدتر از مدل کلاسیک غربی عمل می‌کند و نظام ولایت فقیه به دلیل ماهیت ولایی، بیشتر با تمرکز نسبی قوا تناسب دارد.

ب) مطالعات مرتبط با اطاعت‌پذیری قوا در شرایط بحرانی

در این حوزه، مطالعات مستقیم و مشخصی درباره حدود اطاعت قوای سه‌گانه از فرماندهی کل قوا در شرایط جنگی یافت نشد. بیشتر پژوهش‌های موجود به نسبت کلی ولایت فقیه و تفکیک قوا در چارچوب قانون اساسی پرداخته‌اند و از بررسی عینی و مصداقی این نسبت در شرایط جنگی غفلت کرده‌اند. امیدی‌شیلوی علیا و همکاران (۱۴۰۰) در مقاله «ولایت مطلقه فقیه و مردم‌سالاری» به تبیین جایگاه مردم در نظام ولایت پرداخته‌اند و اشرفی (۱۳۹۸) در مقاله «از ولی منتخب مردم تا مردم‌سالاری دینی»

نقش مردم در نظام ولایت را بررسی کرده است، اما این مطالعات نیز به مسئله اطاعت قوا در شرایط جنگی ورود نکرده‌اند.

بنابراین، آنچه در پیشینه تحقیق وجود دارد، عمدتاً به نسبت کلی ولایت فقیه و تفکیک قوا در وضعیت عادی اختصاص دارد و جای خالی پژوهشی که به‌طور خاص به «حدود اطاعت قوای سه‌گانه از فرماندهی کل قوا در شرایط جنگی» با استفاده از یک مطالعه موردی عینی پردازد، به وضوح احساس می‌شود.

نوآوری این پژوهش در سه محور زیر قابل شناسایی است:

۱- این پژوهش با بهره‌گیری از مفهوم فقهی «تنفیذ» به‌عنوان نقطه تلاقی مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی، چارچوبی تحلیلی برای تبیین مبنای اطاعت قوا از فرماندهی کل قوا ارائه می‌دهد که در پژوهش‌های پیشین مغفول مانده است.

۲- این پژوهش با انتخاب جنگ رمضان ۱۴۰۴ به‌عنوان مطالعه‌ای موردی، برای نخستین بار نسبت نظریه ولایت فقیه با عمل راهبردی در یک جنگ تمام‌عیار را به‌صورت عینی و مصداقی مورد سنجش قرار می‌دهد و از این طریق، دلالت‌های نظری و کاربردی برای نظام جمهوری اسلامی ایران استنتاج می‌کند.

۳- این پژوهش با تفکیک «حدود حقوقی» (مبنتی بر قانون اساسی و اختیارات مصرح) و «حدود سیاسی» (مبنتی بر مصلحت‌اندیشی و اقتضائات راهبردی) اطاعت قوا، چارچوبی تحلیلی برای تعیین مرزهای اطاعت‌پذیری در شرایط بحرانی ارائه می‌دهد که در پژوهش‌های پیشین به آن توجه نشده است.

۳-۱. تعریف اطاعت

اطاعت در لغت به معنای فرمان‌بری، انقیاد و پیروی از دستور دیگری است (معین، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۸۹). در اصطلاح حقوقی و سیاسی، اطاعت به التزام عملی و رفتاری افراد یا نهادها به فرامین و دستورات مرجع صالح قانونی اطلاق می‌شود که مبتنی بر رابطه‌ای سلسله‌مراتبی میان آمر و مأمور است.

در چارچوب نظام جمهوری اسلامی ایران، اطاعت از ولی امر و فرماندهی کل قوا،

ریشه در مبانی فقهی دارد. براساس نظریه ولایت فقیه، اطاعت از فقیه جامع‌الشرایط، استمرار اطاعت از پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام به شمار می‌رود و در فقه سیاسی شیعه، اطاعت از حاکم شرعی نه یک امر قراردادی، بلکه یک تکلیف شرعی تلقی می‌گردد (خمینی، ۱۳۸۱، ص ۴۵؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۸۷). در نظام حقوقی ایران، اصل ۵۷ قانون اساسی، قوای سه‌گانه را زیر نظر ولایت مطلقه امر تعریف کرده و اصل ۱۱۰ نیز فرماندهی کل قوا را از جمله اختیارات رهبری برشمرده است؛ بنابراین، اطاعت در این مقاله به معنای التزام و انقیاد قوای سه‌گانه به فرامین و دستورات فرماندهی کل قوا در راستای تحقق راهبردهای نظامی است که هم از حیث حقوقی (براساس قانون اساسی) و هم از حیث سیاسی و ایدئولوژیک (براساس نظریه ولایت فقیه) توجیه‌پذیر است.

۲-۳. تعریف قوای سه‌گانه

قوای سه‌گانه نهادهای اصلی حاکم در هر نظام سیاسی مبتنی بر نظریه تفکیک قوا هستند که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۵۷ به آن اشاره کرده است: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت، بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.» قوه مقننه نهاد متولی وضع و تصویب قوانین است (قانون اساسی، اصول ۷۱ تا ۹۵). قوه مجریه نهاد متولی اجرای قوانین و اداره امور اجرایی کشور است (قانون اساسی، اصول ۱۱۳ تا ۱۴۸). قوه قضاییه نهاد متولی دادرسی و اجرای عدالت، نظارت بر اجرای صحیح قوانین و تشخیص جرم و مجازات است (قانون اساسی، اصول ۱۵۶ تا ۱۷۴).

۳. نظریه ولایت فقیه (به مثابه منشأ مشروعیت و اطاعت)

۱-۳. تعریف و مبانی نظریه

نظریه ولایت فقیه، مهمترین نظریه سیاسی در فقه امامیه و مبانی نظام جمهوری اسلامی

ایران است که در قانون اساسی، اصول پنجم و پنجاه و هفتم به آن تصریح شده است (قانون اساسی، اصول ۵ و ۵۷). براساس این نظریه، در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام، اداره جامعه اسلامی و زمامداری امور بر عهده فقیه عادل، با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که از سوی شارع مقدس برای این مقام نصب شده است (خمینی، ۱۳۸۱، ص ۴۵؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۸۷). امام خمینی علیه السلام ولایت فقیه را به‌عنوان نظریه مرکزی گفتمان سیاسی فقهی شیعه در عصر غیبت معرفی نمود و تبیینی جامع و کارآمد از آن ارائه داد (قیصری و خانی ارانی، ۱۴۰۱، ص ۴۵). ایشان در تبیین این نظریه، بر این باور بود که «حکومت، که شعبهای از ولایت مطلقه رسول‌الله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است» (خمینی، ۱۳۸۴، ص ۳۰). فقهای امامیه در طول تاریخ بتدریج دایره اختیارات فقیه را گسترش دادند. شیخ طوسی (۴۸۰ق) در کتاب النهایه به وظایف و شئون ولایت فقیه اشاره کرد و پذیرش ولایت امر از سوی سلطان عادل را جایز و چه بسا واجب دانست (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۳۵۶). ابن‌ادریس (۵۹۸ق) معتقد بود امور نیازمند تولیت و سرپرستی، در عصر غیبت، مربوط به فقیهان شیعه صاحب رأی و صالح است و غیر فقیه، حق دخالت ندارد (ابن‌ادریس، ۱۴۱۷ق، ج ۱، صص ۴۴-۴۵). محقق حلّی (۶۷۶ق) موارد نیابت فقیه از امام را گسترش داد و افزون بر وظیفه دریافت زکات، قضاوت فقیه جامع شرایط را نیز نافذ دانست (محقق حلّی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۵۲؛ ج ۴، ص ۶۰). در قرن هشتم، علامه حلّی (۷۲۶ق) برای نخستین بار اصطلاح «ولایت» را به معنای حق مداخله فقیه به کار برد (حلّی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۱۷). در عصر قاجار، نظریه نیابت فقیه از امام علیه السلام تکامل پیدا کرد و فقهای جامع‌الشرایط، به اعتقاد وحید بهبهانی، نمایان‌عام امام غایب علیه السلام در امور دینی و دنیوی شمرده شدند (بهبهانی، ۱۴۱۷ق، ص ۷۵۱). ملا احمد نراقی (۱۲۴۴ق) در باب ولایت فقیه در «عوائد الایام» تمام اختیار و اقتدار امام در زمان غیبت را از آن فقیه جامع‌الشرایط دانست (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۳۶). امام خمینی علیه السلام گستره و دایره اختیارات ولی فقیه را همه اختیاراتی می‌داند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام در باب حکومت و اداره جامعه داشتند که از آن به ولایت مطلقه فقیه تعبیر می‌کند (خمینی، ۱۳۸۱، صص ۵۵-۵۸).

۲-۲. منابع مشروعیت ولایت فقیه

در باب مشروعیت ولایت فقیه، دو دیدگاه اصلی وجود دارد: نظریه نصب الهی که براساس آن، ولایت فقیه از سوی خداوند و شارع مقدس نصب شده است و مقبولیت مردمی، نقشی در اصل مشروعیت وی ندارد، بلکه تنها شرط تحقق خارجی و فعلیت یافتن ولایت اوست (جوادی آملی، ۱۳۶۹، صص ۱۶-۲۰؛ طاهری خرم آبادی، بی تا، ص ۱۴). نظریه مشروعیت الهی-مردمی که با روح کلی قانون اساسی و سیره عملی امام خمینی علیه السلام نیز سازگار است، بر این باور است که مشروعیت ولایت فقیه به نصب الهی است، اما تحقق خارجی آن نیازمند مقبولیت مردمی می باشد (خامنه ای، ۱۳۶۷، صص ۳۲-۳۳؛ صدر، بی تا، صص ۴۸-۴۹). بر این اساس، همان گونه که در اصل یکصد و هفتم قانون اساسی آمده است، تعیین و انتخاب رهبر بر عهده خبرگان منتخب مردم است و رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت (قانون اساسی، اصل ۱۰۷)؛ بنابراین، قانون اساسی نه نظریه نصب صرف و نه نظریه انتخاب صرف را به تنهایی نمایندگی نمی کند، بلکه روح کلی حاکم بر آن بیانگر دیدگاه مشروعیت دوگانه و یا همان نظریه ولایت الهی-مردمی فقیه است (امیدی شیلولی علیا و همکاران، ۱۴۰۰، ص ۱۳۲).

۳-۳. ولایت مطلقه فقیه و گستره اختیارات

نظریه ولایت مطلقه فقیه که پس از بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ تقویت شد، بر وسعت و شمول اختیارات ولی فقیه تأکید دارد. براساس این نظریه، اختیارات ولی فقیه محدود به امور حسبیه یا تنها حوزه افتا و قضا نیست، بلکه تمامی شئون حکومتی و اداره جامعه را در بر می گیرد (منصورنژاد، ۱۳۷۸، ص ۱۸۵). امام خمینی علیه السلام در این باره تأکید می نمایند: «فقه های جامع الشرایط از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی و سیاسی و اجتماعی دارند و تولی امور در غیبت کبرا موکول به آنان است» (خمینی، ۱۳۸۱، ص ۵۲). رهبری در نظام جمهوری اسلامی ایران، به موجب اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی، به عنوان ولایت مطلقه امر بر قوای سه گانه نظارت داشته و وظایفی از جمله تعیین سیاست های کلی نظام، حل اختلاف و تنظیم روابط قوا، نصب و عزل عالی ترین مقامات

نظامی و قضایی، و فرماندهی کل قوا را بر عهده دارد (قانون اساسی، اصل ۱۱۰؛ مرندي، ۱۴۰۱، ص ۶۷). شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸، با حذف عنوان «ولایت امر» و اضافه کردن عنوان «ولایت مطلقه امر»، بر وسعت اختیارات رهبری تأکید ورزید و این اختیارات را مطابق با نظریه ولایت مطلقه فقیه توسعه داد (بهنیا، ۱۳۹۰، صص ۱۲۴-۱۲۶).

۳-۴. نسبت سنجی نظریه ولایت فقیه با تفکیک و استقلال قوا در قانون اساسی

نظام جمهوری اسلامی ایران بر پایه تلفیق دو اصل بنیادین «ولایت فقیه» و «تفکیک قوا» استوار شده است. این تلفیق که در قانون اساسی بویژه در اصل پنجاه و هفتم تجلی یافته، پرسش‌های نظری و عملی متعددی را در مورد نسبت این دو اصل با یکدیگر مطرح ساخته است (قانون اساسی، اصل ۵۷). تفکیک قوا به عنوان یک نظریه کلاسیک در فلسفه سیاسی غرب، ریشه در اندیشه‌های ارسطو دارد و توسط جان لاک و منتسکیو بسط یافته است (منصورزاد، ۱۳۷۸، صص ۱۸۲-۱۸۵). هدف اصلی این نظریه، جلوگیری از تمرکز قدرت و ممانعت از استبداد از طریق توزیع قدرت میان قوای سه گانه و ایجاد نظامی از نظارت و تعادل است. براساس این نظریه، هیچ یک از قوا نباید بر دیگری سلطه یابد و هر قوه باید بتواند جلوی تجاوز و سوءاستفاده قوه دیگر را بگیرد (منتسکیو، ۱۳۷۰، ص ۶۷۰). اما آنچه در نظام جمهوری اسلامی ایران تحت عنوان استقلال قوا در اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی مطرح شده است، با برداشت کلاسیک از نظریه تفکیک قوا تفاوت ماهوی دارد (بهادری جهرمی، ۱۳۹۰، صص ۹۰-۹۵). قوا ضمن استقلال و تفکیک در رابطه طولی با ولایت فقیه تعریف می‌شوند؛ به این معنا که ولایت فقیه به عنوان مرجع فرادست و ناظر، در رأس هرم قدرت قرار دارد و قوای سه گانه در طول آن و تحت نظارت و هدایت آن فعالیت می‌کنند. بر این اساس، تفکیک قوا در جمهوری اسلامی ایران تکنیکی است که برای سازماندهی و تفکیک وظایف قوای سه گانه پذیرفته شده است، اما مبنای ولایت فقیه یک تکنیک نیست، بلکه تنها شیوه مشروع حکومت از نظر شیعه در عصر غیبت است؛ پس از نظر شأنی اصل ولایت فقیه بر اصل تفکیک قوا تقدم دارد.

۳-۵. چارچوب تحلیلی پژوهش و رابطه آن با یافته‌ها

با توجه به مبانی نظری و مفهومی مطرح شده، چارچوب تحلیلی این پژوهش براساس سه مؤلفه اصلی تنظیم می‌گردد که در ادامه و در بخش یافته‌های تحقیق، مبنای تحلیل داده‌ها قرار خواهند گرفت:

مؤلفه اول: حوزه استقلال قوا - شامل وظایف اختصاصی هر قوه (تقنین، اجرا و قضا) در چارچوب قوانین مصوب که در شرایط عادی و جنگی، در چارچوب اختیارات قانونی خود باقی می‌مانند.

مؤلفه دوم: حوزه اطاعت از فرماندهی کل قوا - شامل امور کلان دفاعی و امنیتی که فراتر از وظایف عادی هر قوه است و در آن، قوا مکلف به هماهنگی با فرامین فرماندهی کل قوا هستند.

مؤلفه سوم: مکانیسم هماهنگی - نقش شورای عالی امنیت ملی (موضوع اصل ۱۷۶ قانون اساسی) به عنوان نهاد هماهنگ‌کننده میان قوا و رهبری در شرایط جنگی.

براساس این چارچوب، یافته‌های تحقیق در بخش بعدی، به صورت نظام‌مند و مبتنی بر استنتاج از مباحث پیشین، در سه محور یاد شده دسته‌بندی و تحلیل خواهند شد. این ساختار، ارتباط منطقی میان مبانی نظری، چارچوب تحلیلی و یافته‌های تحقیق را تضمین می‌کند و از طرح ناگهانی مباحث جدید در بخش یافته‌ها جلوگیری می‌نماید.

۴. یافته‌ها

۴-۱. اطاعت از ولی فقیه: الزام شرعی و تکلیف سیاسی

براساس نظریه ولایت فقیه، اطاعت از ولی امر و فرماندهی کل قوا نه یک انتخاب سیاسی، بلکه یک الزام شرعی و تکلیف دینی به شمار می‌رود. در چارچوب نظام جمهوری اسلامی ایران، مشروعیت قوای سه گانه و کارگزاران نظام از مجرای تنفیذ ولی فقیه تأمین می‌شود و بدون این تنفیذ، هیچ مقام و نهادی از مشروعیت شرعی و قانونی برخوردار نخواهد بود. چنانچه امام خمینی علیه السلام با صراحت تأکید می‌فرمایند: «اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است... اگر با امر خدا نباشد،

رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد طاعت است، اطاعت او اطاعت طاعت است» (خمینی، ۱۳۷۰، ج ۱۰، ص ۲۲۱)؛ بنابراین، اطاعت قوای سه گانه از فرماندهی کل قوا، در حقیقت التزام به نظام مشروعیت بخشی است که در آن، ولی فقیه به عنوان مظهر ولایت شرعی، منشأ اعتبار و مشروعیت کارگزاران نظام به شمار می رود.

۴-۱-۱. تحلیل ضرورت اطاعت پذیری قوا در شرایط جنگی

در نظام جمهوری اسلامی ایران، ضرورت اطاعت پذیری قوای سه گانه از فرماندهی کل قوا در شرایط جنگی، ریشه در دو اصل بنیادین دارد: نخست، مبانی فقهی و نظریه ولایت فقیه که اطاعت از ولی امر را یک تکلیف شرعی می داند (خمینی، ۱۳۸۱، ص ۴۵)؛ دوم، ضرورت کارآمدی و انسجام نظام در رویارویی با تهدیدات خارجی که بقای کشور و کیان اسلامی را هدف گرفته است. براساس اصل ۱۱۰ قانون اساسی، فرماندهی کل نیروهای مسلح، اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها از جمله اختیارات رهبری است (قانون اساسی، اصل ۱۱۰، بندهای ۴ و ۵). این اختیارات در شرایط عادی، چارچوب هماهنگی قوا را ترسیم می کند، اما در شرایط جنگی، به دلیل ضرورت دفاع از تمامیت ارضی و کیان اسلامی، از اهمیت مضاعف برخوردار می شود. براساس نظریه ولایت مطلقه فقیه، حکومت «شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله است و یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است» (خمینی، ۱۳۸۴، ص ۳۰) و فقیه جامع الشرایط «در تمام امور شرعی و سیاسی و اجتماعی» از طرف معصومین نیابت دارد (خمینی، ۱۳۸۱، ص ۵۲).

۴-۱-۲. تحلیل تطبیقی حوزه استقلال و حوزه اطاعت قوا در جنگ رمضان

۴-۱-۲-۱. حوزه استقلال قوای سه گانه در جنگ رمضان

نخستین یافته پژوهش آن است که قوای سه گانه در جنگ رمضان، در حوزه وظایف اختصاصی خود، از استقلال نسبی برخوردار بوده اند و این استقلال در چارچوب قوانین

مصوب و اختیارات قانونی هر قوه، محفوظ مانده است. قوه مجریه در حوزه تأمین پشتیبانی لجستیکی، بودجه‌ریزی جنگی و مدیریت زیرساخت‌های پشتیبانی، براساس اختیارات مصرح در اصول ۱۳۳ تا ۱۳۸ قانون اساسی، استقلال عمل داشته است. قوه مقننه در حوزه تصویب قوانین پشتیبان دفاع مقدس (از جمله تصویب بودجه‌های جنگی و قوانین مرتبط با جیره‌بندی و مدیریت منابع)، براساس اصل ۷۱ قانون اساسی، به وظایف خود پرداخته است. قوه قضاییه نیز در حوزه رسیدگی به امور محاکم نظامی، جرایم امنیتی و حفظ امنیت داخلی، براساس اصول ۱۵۶ و ۱۵۹ قانون اساسی، استقلال قضایی خود را حفظ کرده است. این استقلال، نه به معنای جدایی کامل از نظام ولایت، بلکه به معنای تفکیک وظایف در چارچوب اصل ۵۷ قانون اساسی (استقلال قوا با نظارت ولایت مطلقه امر) تفسیر می‌شود.

۴-۱-۲. حوزه اطاعت قوای سه‌گانه از فرماندهی کل قوا در جنگ رمضان

دومین یافته پژوهش آن است که در امور کلان دفاعی و امنیتی که فراتر از وظایف عادی هر قوه است، قوای سه‌گانه ملزم به اطاعت از فرامین فرماندهی کل قوا بوده‌اند. در جنگ رمضان، این حوزه شامل سه محور اصلی بوده است: نخست، تعیین راهبرد کلان دفاعی و استراتژی نظامی که براساس بند ۴ و ۵ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، در اختیار فرماندهی کل قوا قرار داشته است؛ دوم، هماهنگی میان نیروهای مسلح (ارتش، سپاه و نیروی انتظامی) که در جنگ رمضان، از طریق قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء به‌عنوان عالی‌ترین مرکز فرماندهی عملیات، در چارچوب فرامین رهبری انجام می‌گرفته است؛ سوم، بسیج منابع و امکانات کشور در راستای راهبرد دفاعی که قوای مجریه و مقننه را به تأمین منابع مالی، لجستیکی و انسانی در چارچوب اولویت‌های تعیین‌شده توسط فرماندهی کل قوا ملزم می‌ساخته است. تحلیل اسناد موجود نشان می‌دهد که در جنگ رمضان، شورای عالی امنیت ملی به‌عنوان نهاد هماهنگ‌کننده، نقش واسط میان تصمیمات رهبری و قوای سه‌گانه را ایفا کرده و مصوبات این شورا که با تأیید رهبری همراه بوده، برای قوای سه‌گانه الزام‌آور تلقی می‌شده است.

۴-۱-۳. نسبت سنجی حوزه استقلال و حوزه اطاعت

سومین یافته پژوهش آن است که نسبت میان حوزه استقلال قوا و حوزه اطاعت از فرماندهی کل قوا در جنگ رمضان، براساس قاعده «تقدم مصلحت نظام بر مصالح جزئی» قابل تبیین است. به این معنا که در شرایط جنگی، حوزه اطاعت از فرماندهی کل قوا گسترش یافته و حوزه استقلال قوا به همان اندازه محدود شده است. این گسترش، نه به معنای نفی کامل استقلال قوا، بلکه به معنای اولویت یابی هماهنگی راهبردی بر تفکیک کلاسیک قوا در شرایط بحرانی است. در واقع، در جنگ رمضان، تصمیمات مربوط به اولویت بندی منابع، تعیین مناطق عملیاتی، بسیج نیروها و مدیریت بحران، همه در حوزه اطاعت از فرماندهی کل قوا قرار داشته است، در حالی که تصمیمات مربوط به امور جاری، بودجه ریزی تفصیلی، قوانین عادی و رسیدگی های قضایی روزمره، همچنان در حوزه استقلال قوا باقی مانده است.

۴-۱-۴. تحلیل نقش شورای عالی امنیت ملی در جنگ رمضان

چهارمین یافته پژوهش آن است که شورای عالی امنیت ملی به عنوان نهاد هماهنگ کننده موضوع اصل ۱۷۶ قانون اساسی، در جنگ رمضان نقش تعیین کننده ای در تبدیل فرامین کلی رهبری به تصمیمات عملیاتی و قابل اجرا برای قوای سه گانه ایفا کرده است. تحلیل تصمیمات اتخاذ شده در این شورا در جنگ رمضان نشان می دهد که این نهاد با حضور نمایندگان قوای سه گانه و فرماندهان نظامی، به عنوان مجرای اصلی هماهنگی میان رهبری و قوا عمل می کرده و مصوبات آنکه با تأیید نهایی رهبری همراه بوده، به عنوان تصمیمات الزام آور برای کلیه قوا تلقی می شده است. این مکانیسم، ضمن حفظ استقلال نسبی قوا در حوزه وظایف اختصاصی، زمینه ساز هماهنگی راهبردی در امور کلان دفاعی و امنیتی بوده است.

۴-۲. چارچوب حقوقی اطاعت قوای سه گانه در قانون اساسی

چارچوب حقوقی اطاعت قوای سه گانه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران،

مبتنی بر رابطه‌ای دوگانه است: از یک سو، اصل استقلال قوا، و از سوی دیگر، اصل ولایت مطلقه فقیه که به‌عنوان مرجع فرادست و ناظر بر قوا، مشروعیت و انسجام نظام را تضمین می‌کند. نقطه عطف این چارچوب، اصل ۵۷ قانون اساسی است که ضمن تفکیک قوای حاکم به سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه و تأکید بر استقلال آنها از یکدیگر، تصریح می‌کند که این قوا «زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت» فعالیت می‌کنند. با این حال، جزئیات و مصادیق این اطاعت و جایگاه فرادست ولی فقیه، در اصل ۱۱۰ قانون اساسی تبیین شده است. این اصل، اختیارات و وظایف رهبر را به‌عنوان ولی فقیه جامع‌الشرایط بر می‌شمارد که نشان می‌دهد چگونه اطاعت قوا از رهبری، در نهادها و رویه‌های مشخص حقوقی تجلی می‌یابد.

۴-۲-۱. تحلیل رابطه استقلال قوا و ولایت فقیه در قانون اساسی

اصل ۵۷ قانون اساسی، مفهوم «استقلال قوا» را نه به معنای تفکیک کلاسیک غربی، بلکه به معنای «تفکیک وظایف در طول ولایت فقیه» به کار برده است. این تفسیر از دو جهت قابل اثبات است: اولاً، عبارت «زیر نظر ولایت مطلقه امر» در همان اصل ۵۷، قید اساسی بر استقلال قوا به شمار می‌رود و نشان می‌دهد که استقلال قوا، استقلالی مشروط و در چارچوب نظارت ولایت فقیه است (کدخدایی و جواهری طهرانی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۵). ثانیاً، در اصل ۱۱۰ قانون اساسی، اختیار «حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه» (بند ۷) و «نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام» (بند ۲) به رهبری واگذار شده است که نشان می‌دهد مرجع حل اختلاف و نظارت نهایی، فراتر از قوا تعریف شده است (سایانی و حمزه‌ئی ماشاری، ۱۳۹۶، صص ۱-۲۰)؛ بنابراین، آنچه در قانون اساسی ایران «استقلال قوا» نامیده شده، با برداشت کلاسیک از نظریه تفکیک قوا تفاوت ماهوی دارد و بیشتر به «تفکیک وظایف» نزدیک است تا «تفکیک قدرت» به معنای غربی آن (منصورنژاد ۱۳۷۸، ص ۱۸۵). در تبیین این نسبت، بر این باور است که «قوای سه‌گانه ضمن استقلال و تفکیک در رابطه طولی با ولایت فقیه تعریف می‌شوند» (بهادری جهرمی ۱۳۹۰، صص ۹۰-۹۵). نیز با تأکید بر این نکته، تفکیک قوا در جمهوری اسلامی ایران را با برداشت کلاسیک از نظریه تفکیک

قوا متفاوت می‌داند و معتقد است که «ولایت فقیه به‌عنوان مرجع فرادست و ناظر، در رأس هرم قدرت قرار دارد و قوای سه‌گانه در طول آن و تحت نظارت و هدایت آن فعالیت می‌کنند».

۲-۲-۴. تحلیل اختیارات رهبری در قانون اساسی و دلالت‌های آن برای اطاعت قوا

اختیارات رهبری در اصل ۱۱۰ قانون اساسی، از پنج جهت، چارچوب اطاعت قوای سه‌گانه را ترسیم می‌کند:

الف) نظارت راهبردی: رهبر، سیاست‌های کلی نظام را تعیین و بر حسن اجرای آن نظارت می‌کند (بندهای ۱ و ۲ اصل ۱۱۰؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ص ۴۵) در تبیین این بند، بر این باور است که «نظارت رهبری، نظارتی راهبردی و فراقوه‌ای است که در آن، قوای سه‌گانه موظف به تبعیت از سیاست‌های کلی هستند». تحلیل این بندها نشان می‌دهد که قوای سه‌گانه نه تنها موظف به تبعیت از سیاست‌های کلی هستند، بلکه رهبری می‌تواند در صورت انحراف، از ابزارهای نظارتی برای بازگرداندن قوا به چارچوب مذکور استفاده کند. این نظارت، فراتر از نظارت قضایی یا اداری است و جنبه راهبردی و فراقوه‌ای دارد.

ب) نظارت بر مشروعیت قوا: رهبر، حکم ریاست‌جمهوری را پس از انتخاب مردم، تنفیذ می‌کند (بند ۹ اصل ۱۱۰؛ بهروز لک و سلیمانی، ۱۳۹۴، ص ۴۵). در تحلیل این بند، تنفیذ را «گامی اساسی برای اعتبار و مشروعیت بخشیدن به قوه مجریه» می‌دانند و معتقدند که «بدون آن، رئیس‌جمهور منتخب فاقد جاهت قانونی خواهد بود» (غمامی و خدامرادی، ۱۳۹۶، صص ۴۱-۶۰). نیز با تأکید بر این نکته، تنفیذ را «نقطه تلاقی مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی» توصیف می‌کنند. تحلیل این بند نشان می‌دهد که تنفیذ رهبری، شرط بقای مشروعیت قوه مجریه به شمار می‌رود و این امر، نشان‌دهنده آن است که اطاعت قوا از رهبری، نه یک امر تشریفاتی، بلکه شرط بقای مشروعیت آنان است.

ج) نقش هماهنگ‌کننده: رهبر، متولی «حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه» است (بند ۷ اصل ۱۱۰؛ خسروی، و همکاران، ۱۴۰۰، صص ۱۲۰-۱۲۵). تحلیل این بند نشان می‌دهد که

در صورت بروز اختلاف میان قوا که از طریق سازوکارهای عادی قابل حل نباشد، رهبری به عنوان مرجع نهایی، نقش حل و فصل را بر عهده دارد. این کارکرد، جایگاه رهبری را به عنوان هماهنگ کننده نهایی و حل کننده بن‌بست‌های ممکن میان قوا تثبیت می‌کند.

د) کنترل بر نهادهای کلیدی: رهبر، عالی‌ترین مقام قوه قضاییه و فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی را نصب و عزل می‌کند (بند ۶ اصل ۱۱۰؛ جوادی آملی، ۱۳۶۹، صص ۲۰-۱۶). در تبیین این بند، نصب رئیس قوه قضاییه را «از شئون ذاتی ولی فقیه» می‌داند و معتقد است که «این اختیار، نه تشریفاتی، بلکه اصیل و مستمر است». تحلیل این بند نشان می‌دهد که رهبری به طور مستقیم بر رأس دو قوه مجریه (از طریق فرماندهی کل قوا) و قضاییه (از طریق نصب رئیس قوه قضاییه) نفوذ دارد و این نفوذ، زمینه ساز اطاعت‌پذیری ساختاری این قوا از فرامین رهبری است.

ه) اختیارات استثنایی در شرایط خاص: براساس بند ۸ اصل ۱۱۰، رهبر از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام، می‌تواند معضلات نظام را که از طرق عادی قابل حل نیست، حل و فصل کند (بهنیا، ۱۳۹۰، صص ۱۲۴-۱۲۶). در تحلیل این بند، بر این باور است که «شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸، با حذف عنوان ولایت امر و اضافه کردن عنوان ولایت مطلقه امر، بر وسعت اختیارات رهبری تأکید ورزید و این اختیارات را مطابق با نظریه ولایت مطلقه فقیه توسعه داد» (موسوی خلیلی، ۱۳۸۰، ص ۴۸۰). نیز با تأکید بر این نکته، معتقد است که «اختیارات ولی فقیه به اینجا محدود نمی‌شود و مؤلفه مصلحت مولی‌علیهم به موجب صدور حکم حکومتی در نظر گرفته شده است». تحلیل این بند نشان می‌دهد که در شرایط بحرانی (مانند جنگ)، حوزه اختیارات رهبری گسترش یافته و امکان تصمیم‌گیری فراتر از چهارچوب‌های معمول برای رهبر فراهم می‌شود که این خود، بر ضرورت اطاعت‌پذیری مضاعف قوا در چنین شرایطی دلالت دارد.

۴-۲-۳. نسبت‌سنجی حوزه استقلال و حوزه اطاعت در چارچوب حقوقی

نسبت میان استقلال قوا و اطاعت از رهبری، براساس قاعده «تقدم ولایت مطلقه بر

تفکیک کلاسیک قوا» قابل تبیین است. به این معنا که در شرایط عادی، قوا در حدود اختیارات خود از استقلال برخوردارند، اما در شرایط بحرانی (مانند جنگ)، حوزه اطاعت از رهبری گسترش یافته و حوزه استقلال قوا به همان اندازه محدود می‌شود. (باقری‌مطلق، ۱۳۹۴، ص ۱۲۵) در تأیید این مطلب، بر این باور است که «قرار گرفتن رهبر و ولی فقیه جامع‌الشرایط در رأس قوای سه‌گانه نه تنها باعث اختلال در استقلال قوا نمی‌شود، بلکه هدایت، هماهنگی و حل و فصل اختلافات میان قوا توسط رهبر، کارایی نظام را افزایش داده و معضلات احتمالی ناشی از تفکیک قوا را برطرف می‌سازد». این قاعده، از تحلیل ترکیبی اصول ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی و با تأکید بر نظریه ولایت مطلقه فقیه استنتاج می‌شود و نشان می‌دهد که اطاعت قوا در این چارچوب، نه یک الزام تنها تشریفاتی، بلکه یک اصل حقوقی و ساختاری بنیادین است که ضامن حفظ وحدت، مشروعیت و کارآمدی نظام در چارچوب نظریه ولایت فقیه محسوب می‌شود (امامی خمینی، ۱۳۸۱، ص ۴۵؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۸۷).

۳-۴. دلایل سیاسی اطاعت قوا در برابر ولی فقیه

اطاعت قوای سه‌گانه از ولی فقیه در جمهوری اسلامی، افزون بر مبانی حقوقی و شرعی، ریشه در دلایل سیاسی عمیقی دارد که در سایه نظریه ولایت فقیه، مشروعیت سیاسی و کارآمدی نظام را تضمین می‌کند. این دلایل، اطاعت از رهبری را به یک ضرورت انکارناپذیر برای بقا و انسجام نظام سیاسی تبدیل کرده است. در این بخش، با تکیه بر تحلیل اصول قانون اساسی و استنتاج از نسبت‌های ساختاری میان قوا و رهبری، به تبیین این دلایل می‌پردازیم.

۳-۴-۱. تحلیل رابطه مشروعیت سیاسی و اطاعت از ولی فقیه

در نظام جمهوری اسلامی، مشروعیت سیاسی بر دو رکن استوار است: مشروعیت الهی (اسلامیت) و مقبولیت مردمی (جمهوریت). با این حال، رکن اول یعنی اسلامیت، جایگاهی بنیادین دارد و قانون اساسی به صراحت حاکمیت مطلق را از آن خدا دانسته و

ولایت فقیه را به عنوان حلقه وصل نظام به خداوند و مالک مشروعیت نظام معرفی کرده است (قانون اساسی، اصول ۲ و ۵۶). امام خمینی علیه السلام در تبیین این نسبت، با صراحت تأکید می‌فرماید: «اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است... اگر با امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد طاغوت است، اطاعت او اطاعت طاغوت است» (خمینی، ۱۳۷۰، ج ۱۰، ص ۲۲۱). تحلیل این اصول و بیانات نشان می‌دهد که قوای سه‌گانه برای کسب مشروعیت سیاسی ناگزیر از اطاعت از ولی فقیه هستند؛ چراکه مشروعیت آنها از مجرای تنفیذ و تأیید رهبری تأمین می‌شود. اصل ۱۱۰ قانون اساسی، امضای حکم ریاست جمهوری را از وظایف رهبری برشمرده و بدون این تنفیذ، رئیس جمهور منتخب فاقد وجهت قانونی برای تصدی قوه مجریه خواهد بود (قانون اساسی، اصل ۱۱۰، بند ۹؛ غمامی و خدامرادی، ۱۳۹۶، ص ۴۵). در تحلیل این بند، تنفیذ را «نقطه تلاقی مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی» توصیف می‌کنند و معتقدند که «بدون تنفیذ رهبری، رئیس جمهور منتخب فاقد وجهت قانونی خواهد بود»؛ بنابراین، اطاعت از رهبری، شرط تحقق مشروعیت سیاسی قواست و بدون آن، مقبولیت مردمی فاقد وجهت قانونی خواهد بود.

۴-۳-۲. حلیل نقش رهبری در حفظ انسجام و وحدت ملی

نظام سیاسی ایران دارای نهادها و نیروهای متعدد و گاه رقیب است که هر یک در پی اعمال نفوذ و قدرت هستند. در این شرایط، ولی فقیه به عنوان هماهنگ کننده نهایی عمل می‌کند. تحلیل اصل ۱۱۰ قانون اساسی نشان می‌دهد که «حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه» (بند ۷) به عنوان یکی از وظایف رهبری تعریف شده است (قانون اساسی، اصل ۱۱۰، بند ۷؛ کدخدایی و جواهری طهرانی ۱۳۹۱، ص ۱۱۵). در تبیین این کارکرد، بر این باورند که «قانون اساسی، ترجمان حقوقی و ساختاری نظریه ولایت فقیه است که براساس ولایت امر و امامت مستمر، زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایط را آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد». در شرایط جنگی، این نقش تعدیل‌گری و هماهنگ‌کنندگی به مراتب حیاتی‌تر می‌شود

(باقری مطلق ۱۳۹۴، ص ۱۲۵). در تأیید این مطلب، بر این باور است که «قرار گرفتن رهبر و ولی فقیه جامع‌الشرایط در رأس قوای سه‌گانه نه تنها باعث اختلال در استقلال قوا نمی‌شود، بلکه هدایت، هماهنگی و حل و فصل اختلافات میان قوا توسط رهبر، کارایی نظام را افزایش داده و معضلات احتمالی ناشی از تفکیک قوا را برطرف می‌سازد». تحلیل اسناد جنگ رمضان نشان می‌دهد که در این مقطع حساس، اطاعت قوای سه‌گانه از فرماندهی کل قوا، به انسجام و هماهنگی همه‌جانبه انجامید و توانست نظام را در برابر تهدیدات خارجی حفظ کند. در این شرایط، هرگونه اختلاف یا تفرقه میان قوا، می‌توانست به تضعیف جبهه داخلی و بهره‌برداری دشمن منجر شود؛ بنابراین، اطاعت از ولی فقیه به عنوان یک ضرورت سیاسی برای حفظ وحدت ملی و انسجام اسلامی تلقی می‌شود. این ضرورت، از تحلیل نسبت میان بند ۷ اصل ۱۱۰ (حل اختلاف قوا) و بندهای ۴ و ۵ (فرماندهی کل قوا و اعلان جنگ) استنتاج می‌شود که نشان می‌دهد در شرایط جنگی، هماهنگی قوا در چارچوب فرامین رهبری، شرط اساسی بقای نظام است.

۳-۳-۴. تحلیل کارآمدی نظام در شرایط بحران و نقش اطاعت‌پذیری قوا

در شرایط جنگی، انسجام و سرعت تصمیم‌گیری از عوامل حیاتی برای بقای نظام است. تحلیل اختیارات رهبری در اصل ۱۱۰ قانون اساسی نشان می‌دهد که تمرکز قدرت در رهبری و اطاعت قوا از ایشان، امکان تصمیم‌گیری سریع و هماهنگ را فراهم می‌آورد. بند ۸ اصل ۱۱۰ با اعطای اختیار «حل معضلات نظام از طریق مجمع تشخیص مصلحت» به رهبری، امکان تصمیم‌گیری فراتر از چارچوب‌های معمول را در شرایط بحران فراهم می‌سازد (قانون اساسی، اصل ۱۱۰، بند ۸؛ اصل ۱۱۲؛ بهنیاfer، ۱۳۹۰، صص ۱۲۴-۱۲۶) در تحلیل این بند، بر این باور است که «شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸، با حذف عنوان ولایت امر و اضافه کردن عنوان ولایت مطلقه امر، بر وسعت اختیارات رهبری تأکید ورزید و این اختیارات را مطابق با نظریه ولایت مطلقه فقیه توسعه داد» (موسوی خلخالی، ۱۳۸۰، ص ۴۸۰) نیز با تأکید بر این نکته، معتقد است که «اختیارات ولی فقیه به اینجا محدود نمی‌شود و مؤلفه مصلحت مولی‌علیهم به موجب صدور حکم حکومتی

در نظر گرفته شده است». در جنگ رمضان، این ضرورت به وضوح تجلی یافت؛ قوای مجریه، مقننه و قضائیه هر یک در حوزه وظایف خود، در چارچوب فرامین فرماندهی کل قوا عمل کردند و این هماهنگی، محصول درک این ضرورت سیاسی بود که در شرایط تهدید خارجی، هرگونه تفرقه و اختلاف، نظام را در معرض آسیب پذیری جدی قرار می دهد. از این منظر، اطاعت قوا از ولی فقیه، نه یک محدودیت، بلکه یک ظرفیت راهبردی برای افزایش کارآمدی نظام در شرایط بحرانی به شمار می رود.

۴-۳-۴. تحلیل امنیت و بقای نظام در پرتو اطاعت از ولی فقیه

نظام جمهوری اسلامی همواره با تهدیدات داخلی و خارجی مواجه بوده است. در این میان، اطاعت قوا از ولی فقیه، به عنوان یک راهبرد سیاسی برای بقای نظام تلقی می شود. تحلیل بندهای ۴ و ۵ اصل ۱۱۰ قانون اساسی (فرماندهی کل نیروهای مسلح، اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروها) نشان می دهد که در شرایط تهدیدات خارجی که بقای کشور و کیان اسلامی را هدف گرفته است، قوای سه گانه به انقیاد کامل در راستای تحقق اهداف راهبردی دفاعی فراخوانده می شوند (قانون اساسی، اصل ۱۱۰، بندهای ۴ و ۵). امام خمینی علیه السلام در دوران دفاع مقدس، دفاع از کیان اسلامی را نه یک امر عرفی، بلکه یک فعل عبادی تلقی می کردند و تأکید می فرمودند که «امروز شما در عبادت هستید، مراکز شما مراکز عبادت است» و «هر تیری که رها می کنید، با دست شما خدای تبارک و تعالی کار را انجام می دهد» (خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۰۵؛ منصورنژاد، ۱۳۷۸، ص ۱۸۵). در تبیین این نسبت، بر این باور است که در شرایط جنگی، «اختیارات ولی فقیه به اوج خود می رسد و قوای سه گانه را به انقیاد کامل در راستای تحقق اهداف راهبردی دفاعی فرامی خواند». تحلیل اسناد جنگ رمضان نشان می دهد که در این مقطع، هرگونه تخطی از اطاعت از فرماندهی کل قوا، نه تنها امنیت نظام را به مخاطره می انداخت، بلکه می توانست زمینه ساز نفوذ و سوءاستفاده دشمنان خارجی گردد؛ بنابراین، اطاعت پذیری قوا در شرایط جنگی، نه یک انتخاب، بلکه یک تکلیف سیاسی است که بقای نظام را تضمین می کند و این هماهنگی، در سایه اطاعت از ولی فقیه به عنوان مرجع نهایی نظام، محقق

می شود.

۴-۳-۵. تحلیل نسبت حوزه استقلال و حوزه اطاعت قوا در شرایط جنگی

نکته اساسی که در تحلیل سیاسی اطاعت قوا باید مورد توجه قرار گیرد، نسبت میان حوزه استقلال تصمیم گیری قوا و حوزه اطاعت از رهبری در شرایط جنگی است. تحلیل اصول ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی نشان می دهد که این نسبت، مبتنی بر قاعده «تقدم مصلحت نظام بر مصالح جزئی» قابل تبیین است. در شرایط عادی، قوای سه گانه در حوزه وظایف اختصاصی خود (تقنین، اجرا و قضا) از استقلال نسبی برخوردارند و تصمیمات خود را در چارچوب قوانین مصوب اتخاذ می کنند. با این حال، در شرایط جنگی، به دلیل ضرورت دفاع از تمامیت ارضی و کیان اسلامی، حوزه اطاعت از رهبری گسترش یافته و حوزه استقلال قوا به همان اندازه محدود می شود. (باقی مطلق، ۱۳۹۴، ص ۱۲۵) در تأیید این مطلب، بر این باور است که «ولایت فقیه و تفکیک قوا نه تنها ناسازگار نیستند، بلکه در چارچوب قانون اساسی، مکمل یکدیگر محسوب می شوند» و این مکمل بودن، در شرایط جنگی به معنای اولویت یابی هماهنگی راهبردی بر تفکیک کلاسیک قواست. در جنگ رمضان، این قاعده به وضوح قابل مشاهده است. تحلیل اسناد این جنگ نشان می دهد که تصمیمات مربوط به اولویت بندی منابع، تعیین مناطق عملیاتی، بسیج نیروها و مدیریت بحران، همه در حوزه اطاعت از فرماندهی کل قوا قرار داشته است، در حالی که تصمیمات مربوط به امور جاری، بودجه ریزی تفصیلی، قوانین عادی و رسیدگی های قضایی روزمره، همچنان در حوزه استقلال قوا باقی مانده است. به عبارت دیگر، در شرایط جنگی، قوای سه گانه در امور کلان راهبردی و دفاعی، مکلف به اطاعت از فرامین رهبری هستند، اما در امور تخصصی و جاری خود، از استقلال نسبی برخوردارند. این نسبت، از تحلیل ترکیبی این اصول و با تأکید بر نظریه ولایت مطلقه فقیه استنتاج می شود و نشان می دهد که اطاعت قوا در این چارچوب، نه یک الزام مطلق و بی چون و چرا، بلکه یک الزام مشروط و مبتنی بر قاعده تقدم مصلحت نظام بر مصالح جزئی است (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۴۵؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۸۷).

۴-۳-۶. تحلیل نسبت تصمیمات جمعی و فردی در شرایط جنگی

در شرایط جنگی، تصمیمات مربوط به راهبردهای دفاعی، ماهیتاً تصمیماتی جمعی و مبتنی بر هماهنگی میان نهادهای مختلف هستند. تحلیل نقش شورای عالی امنیت ملی (موضوع اصل ۱۷۶ قانون اساسی) به عنوان نهاد هماهنگ کننده، نشان می دهد که در جنگ رمضان، تصمیمات راهبردی در این شورا با حضور نمایندگان قوای سه گانه و فرماندهان نظامی اتخاذ می شده است (قانون اساسی، اصل ۱۷۶). با این حال، این تصمیمات جمعی، در نهایت با تأیید و تنفیذ رهبری، جنبه الزام آور پیدا می کردند. به عبارت دیگر، در شرایط جنگی، قوای سه گانه از یک سو در فرآیند تصمیم گیری جمعی (از طریق شورای عالی امنیت ملی) مشارکت دارند و از سوی دیگر، موظف به اطاعت از تأیید نهایی رهبری هستند. این نسبت، نشان دهنده آن است که در شرایط جنگی، استقلال قوا در فرآیند تصمیم گیری جمعی حفظ می شود، اما در مرحله تنفیذ و اجرا، اطاعت از رهبری الزام آور است (شیعه علی و زارع، ۱۳۹۶، ص ۸۰) در تحلیل این مکانیسم، بر این باورند که «شورای نگهبان به عنوان نهاد تفسیر کننده قانون اساسی، در موارد تداخل ظاهری اختیارات قوای سه گانه، نقش رفع اختلاف و مشخص کردن حدود اختیارات هر قوه را ایفا می کند» و این نقش در شرایط جنگی، با حضور رهبری به عنوان فرماندهی کل قوا، تکمیل می شود. تحلیل اسناد جنگ رمضان نشان می دهد که در این مقطع، شورای عالی امنیت ملی به عنوان مجرای اصلی هماهنگی میان قوا و رهبری عمل می کرده و مصوبات آنکه با تأیید نهایی رهبری همراه بوده، برای کلیه قوا الزام آور تلقی می شده است؛ بنابراین، در شرایط جنگی، قوای سه گانه در عین مشارکت در تصمیم گیری های جمعی، در مرحله اجرا و تنفیذ، مکلف به اطاعت از فرامین رهبری هستند و این نسبت، نشان دهنده تلفیق «تصمیم گیری جمعی» و «اطاعت فردی» در چارچوب نظام ولایت فقیه است (خمینی، ۱۳۸۱، ص ۵۲؛ خامنه ای، ۱۳۶۷، صص ۳۲-۳۳).

نتیجه گیری

بررسی جایگاه حقوقی و سیاسی اطاعت قوای سه گانه از فرماندهی کل قوا در جنگ

رمضان نشان داد که این اطاعت، ریشه در دو ساحت «تکلیف شرعی» و «الزام قانونی» دارد. در ساحت شرعی، نظریه ولایت مطلقه فقیه، اطاعت از ولی فقیه را استمرار اطاعت از معصومان علیهم السلام و تکلیفی الهی می‌داند. در ساحت قانونی، اصول ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی، با تعیین اختیاراتی چون فرماندهی کل قوا، حل اختلاف قوا و تنفیذ ریاست جمهوری، چارچوب حقوقی این اطاعت را ترسیم کرده‌اند.

نخستین یافته آن است که نسبت «اطاعت» و «استقلال قوا» در نظام حقوقی ایران، نه تعارض، بلکه مکمل یکدیگر است. استقلال قوا در قانون اساسی به معنای «استقلال تخصصی» و «عدم دخالت در وظایف یکدیگر» است، نه استقلال از ولایت فقیه. در شرایط عادی، قوا در چارچوب وظایف خود مستقل‌اند، اما در شرایط جنگی، این استقلال تخصصی به «هماهنگی همه‌جانبه» در چارچوب فرامین فرماندهی کل قوا تبدیل می‌شود.

دومین یافته آن است که در جنگ رمضان، قوای سه‌گانه در امور کلان راهبردی و دفاعی (اولویت‌بندی منابع، تعیین مناطق عملیاتی، بسیج نیروها) مکلف به اطاعت از فرامین رهبری بودند، اما در امور تخصصی و جاری خود (بودجه‌ریزی تفصیلی، قوانین عادی، رسیدگی‌های قضایی روزمره) از استقلال نسبی برخوردار بودند. این نسبت، مبتنی بر قاعده «تقدم مصلحت نظام بر مصالح جزئی» قابل تبیین است.

سومین یافته آن است که شورای عالی امنیت ملی در جنگ رمضان، نقش واسط میان تصمیمات رهبری و قوای سه‌گانه را ایفا نمود و تلفیق «تصمیم‌گیری جمعی» و «اطاعت فردی» را در چارچوب نظام ولایت فقیه به اثبات رساند؛ بنابراین، پژوهش حاضر با مطالعه‌ای موردی مبتنی بر جنگ رمضان، قاعده «تقدم مصلحت نظام بر مصالح جزئی» را به‌عنوان مبنای تعیین حدود اطاعت قوا در شرایط بحرانی ارائه می‌دهد که می‌تواند دلالت‌های نظری و کاربردی برای تحلیل نظام حقوقی-سیاسی ایران داشته باشد.

منابع

- * قرآن کریم
- ** نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.
- *** قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
- ابن ادريس حلی، محمد بن احمد. (۱۴۱۷ق). السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی (ج ۱، ۲). تهران: نشر الاسلامی.
- ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب (ج ۱۵). بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزيع.
- امام خمینی، سیدروح الله. (۱۳۷۰). صحیفه نور (ج ۱۰). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سیدروح الله. (۱۳۸۱). ولایت فقیه (حکومت اسلامی) (چاپ یازدهم). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سیدروح الله. (۱۳۸۴). کتاب البیع (چاپ سوم). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امیدی شیلوی علیا، امیر؛ عیوضی، حمید؛ حسن زاده دلگشا، سعید. (۱۴۰۰). ولایت مطلقه فقیه و مردم سالاری از منظر فقه امامیه با تأکید بر محوریت مردم سالاری دینی امام خمینی علیه السلام. فقه و مبانی حقوق اسلامی، ۲(۱۴)، صص ۱۲۰-۱۴۵.
- اشرفی، اکبر. (۱۳۹۸). از «ولی منتخب مردم» تا «مردم سالاری دینی» بررسی جایگاه مردم در «نظام ولایت» از منظر امام خمینی و آیت الله خامنه ای. انقلاب اسلامی، شماره ۳۳، صص ۱۱۳-۱۳۰.
- باقری مطلق، هادی. (۱۳۹۴). بررسی نسبت تفکیک قوا و نظریه ولایت فقیه در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران [پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه سمنان]. استاد راهنما: علی اردستانی.

بهادری جهرمی، علی. (۱۳۹۰). مفهوم و جایگاه استقلال قوا در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. حقوق اسلامی، شماره ۳۳، صص ۸۷-۱۲۰.

بهبهانی، محمدباقر. (۱۴۱۷ق). حاشیه مجمع الفائده و البرهان. قم: نشر علامه وحید بهبهانی.
بهروز لک، غلامرضا؛ سلیمانی، عباس. (۱۳۹۴). بررسی فقهی-حقوقی تنفیذ حکم ریاست جمهوری در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. علوم سیاسی، ۱۷(۶۵)، صص ۴۵-۶۱.

بهنیافر، احمدرضا. (۱۳۹۰). ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قبل و بعد از بازنگری. مطالعات انقلاب اسلامی، ۸(۲۴)، صص ۱۰۹-۱۳۴.

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۶۹). پیرامون وحی و رهبری. تهران: انتشارات الزهرا.
جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۰). ولایت فقیه: ولایت فقاقت و عدالت. قم: مرکز نشر اسراء.
جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۱۰ق). الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة (ج ۶). بیروت: دارالعلم للملایین.

حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی). (۱۴۱۰ق). قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام. قم: مؤسسه آل البيت (ع).

خامنه‌ای شهید، سیدعلی. (۱۳۶۷). حکومت در اسلام (مقالات سومین کنفرانس اندیشه اسلامی). تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.

خسروی، حسن؛ رحیمی، فتح‌الله؛ حسینی، محمدجواد. (۱۴۰۰). مقایسه نظریه تفکیک قوا در اندیشه بن‌ژامن کنستان و ولایت فقیه از منظر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، ۸(۳)، صص ۱۱۷-۱۲۸.

سایبانی، علیرضا؛ حمزه‌ئی ماشاری، صالح. (۱۳۹۶). نقش و جایگاه ولایت فقیه و ارتباط آن با تفکیک قوا در قانون اساسی ج. ا. ا. پژوهش ملل، شماره ۱۶، صص ۱-۲۰.

شیعه‌علی، علی؛ زارع، وحید. (۱۳۹۶). بررسی نظریه تفکیک قوا در جمهوری اسلامی ایران با نگاهی به رابطه ولایت فقیه با تفکیک قوا. دانش حقوق عمومی، ۶(۱۸)، صص ۷۱-۹۴.
صدر، محمدباقر. (بی‌تا). خلافت انسان و گواهی پیامبران. بنیاد اسلامی.

- طاهری خرم‌آبادی، سیدحسن. (بی‌تا). ولایت فقیه و حاکمیت ملت. تهران: انتشارات ۲۲ بهمن.
- طریحی، فخرالدین. (۱۴۱۶ق). مجمع البحرين (ج ۱). تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن. (۱۳۶۰). النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی (به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه). تهران: بنیاد هزاره شیخ طوسی و دانشگاه تهران.
- غمامی، سیدمحمد مهدی؛ خدامرادی، یاسر. (۱۳۹۶). تحلیل فقهی و حقوقی مبانی، ماهیت و اعتبار تنفیذ حکم رئیس جمهور با تأکید بر رویکرد قانون‌گذار اساسی. مجله حقوقی دادگستری، شماره ۱۰۰، صص ۴۱-۶۰.
- قیصری، عبدالله؛ خانی ارانی، امیر. (۱۴۰۱). ایده ولایت فقیه در عصر غیبت در اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام. علوم سیاسی، شماره ۷۰، صص ۴۳-۶۲.
- کدخدایی، عباسعلی؛ جواهری طهرانی، محمد. (۱۳۹۱). تفکیک قوا؛ رویای تقدیس شده. حکومت اسلامی، شماره ۶۳، صص ۹۹-۱۲۲.
- لک‌زایی، شریف. (۱۳۸۳). تأملی گونه‌شناختی تفکیک قوای سه‌گانه در نظریه‌های ولایت فقیه. راهبرد، شماره ۳۴، صص ۳۳۴-۳۴۸.
- منتظری، حسینعلی. (۱۳۶۷). دراسات فی ولایة الفقیه (ج ۸). قم: دارالفکر.
- منصورنژاد، محمود. (۱۳۷۸). تفکیک قوا، ولایت مطلقه فقیه و استقلال قوا. حکومت اسلامی، شماره ۱۱، صص ۱۶۰-۱۹۰.
- موسوی خلخالی، سیدمحمد مهدی. (۱۳۸۰). فقه الشیعه - الاجتهاد و التقليد. قم: نوظهور.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۷۸). نظریه سیاسی اسلام: قانونگذاری. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- نجفی، زین‌العابدین؛ نجفی کرسامی، مهدیه. (۱۳۹۷). تفکیک قوا در مذهب امامیه با عنایت به نظریه ولایت فقیه. پژوهشنامه امامیه، شماره ۸، صص ۵-۲۵.
- نراقی، احمد. (۱۴۰۸ق). عوائدالایام. قم: مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین.